

بسم الله الرحمن الرحيم!

آن چه که بدون آن واجبی محقق نگردد، خودش واجب است.

(ترجمه)

پرسش

السلام علیکم ورحمت اللہ وبرکاتہ!

پرسش‌های دارم که مربوط به جزء سوم کتاب «شخصیت اسلامی» می‌شود و می‌خواهم آن‌ها را حضور عالم دانش‌مندان مطرح کنم.

پرسش نخست: در رابطه به قاعده: «ما لا یتم الواجب إلا به...» که در کتاب «شخصیت اسلامی جزء سوم» چنین آمده است: «امری که واجب بودن آن مشروط به چیزی دیگری باشد، بدون اختلاف به دست آوردن شرط واجب نبوده؛ بلکه واجب همان است که دلیل شرعی به وجوب‌اش دلالت داشته باشد؛ همانند: واجب بودن نماز که مشروط به وجود طهارت است...».

این جمله کاملاً واضح بوده؛ اما مثال این مسأله مبهم است؛ چون: طهارت شرطی برای وجوب نماز نبوده؛ بلکه شرط ادای آن می‌باشد. در بعضی از کتاب‌های اصول در این مورد، این مثال‌ها را نیز پیدا نمودم؛ مانند: شرط توانایی در حج و گذشت یک سال در رابطه به زکات مال که این موارد نزدیک‌تر به مقصود می‌باشد؛ پس دیدگاه شما در مورد چیست؟

پرسش دوم: در رابطه به موضوع حدیث مشهوری که تعریف آن در چاپ دوم چنین آمده است: «مشهور آن حدیثی است که تعدادی از اصحاب رضی الله عنهم روایت کرده‌اند که به حد تواتر نمی‌رسد؛ اما در زمان تابعین و تبع تابعین تعدادی که حدیث را روایت کرده باشند، به حد تواتر رسید باشد.» و سپس در چاپ سوم تعریف حدیث مشهور چنین تعدیل شده است: «آن حدیثی است که تعداد روایت آن در تمام طبقات از سه نفر بیش‌تر باشد؛ اما به حد تواتر نرسیده است.» مشکلی که من دارم این است که در ادامه تشریحات بعد از تعریف و هم‌چنین مثال ذکر شده در مورد حدیث مشهور، در تناسب با تعریف چاپ دوم هم‌خوانی دارد؛ نه با تعریف جدید که در چاپ سوم ارایه شده است. جزاکم الله خیرا! ابوبکر الشرباتی

پاسخ

علیکم السلام ورحمت اللہ وبرکاتہ!

نخست: موضوع «مالایتم الواجب إلا به...»

برادر گرامی! آغاز موضوع این است که قاعده «مالایتم الواجب إلا به...» سخن از اجرای حکم می‌زند؛ نه از ثابت کردن حکم شرعی که واجب باشد یا مندوب و یا مباح. از این رو موضوع پیرامون اجرای حکم واجب می‌باشد؛ اگر اجرای حکم واجبی به امر معینی تعلق گیرد، در صورت تکمیل نمودن شروط قاعده، تحقق آن امر، خودش نیز واجب می‌باشد.

دوباره اذعان می‌کنم که موضوع وارد شده در کتاب، بحث پیرامون اجرای حکم شرعی را می‌رساند؛ نه اثبات و جوب آن را. جهت وضاحت بیش‌تر آن‌چه را که در کتاب ذکر گردیده است، یادآور می‌شویم: «موضوع مالایتم الواجب إلا به، به دو گونه است:

اول- این که واجب بودنش مشروط به آن چیز باشد.

دوم- واجب بودنش مشروط به آن چیز نباشد.

اما آن چیزی که وجوب‌اش مشروط به آن باشد، به دور از اختلاف بوده که حصول شرط در آن واجب نمی‌باشد؛ بلکه واجب بودن آن را دلیل شرعی تعیین می‌کند؛ مانند: وجوب نماز که مشروط به وجود طهارت می‌باشد؛ پس طهارت از دید خطاب شارع در رابطه به نماز واجب نبوده؛ بلکه شرط برای ادای نماز است.»

حالا در رابطه به این مثال: «مانند وجوب نماز معینی که شرط‌اش داشتن طهارت است» که وضاحت خواسته‌اید، می‌پردازم و شما در پرسش‌تان گفتید: «در این مثال ابهام وجود دارد؛ چون: طهارت شرط برای وجوب نماز نه؛ بلکه برای ادای آن است.» برادرم سخن شما درست می‌باشد! اما اگر شما سیاق را متوجه شده باشید، این قول در تناقض با موضوع ذکر شده در کتاب قرار ندارد؛ چون: در سیاق «مالایتم الواجب إلا به» ابهام مذکور شما یاددهانی شده است و ابهام شما از کتاب چنین مرفوع می‌گردد:

عبارت کتاب: "همانند تکمیل نمودن نماز معینی می‌باشد که طهارت در آن شرط است"؛ یعنی نماز بدون طهارت امکان‌پذیر نیست و گفتید: چرا پیوند "وجوب تکمیل نماز معین" را شما ذکر نکردید؟ و پاسخ این گونه است: بحث پیرامون وجوب است نه اثبات آن. این شیوه در کتاب‌های اصول معمولی است؛ یعنی هنگامی که سیاق واضح باشد، عدم ذکر موضوع معین جواز دارد و این‌جا نیز سیاق دلالت به عدم ذکر می‌کند. همان‌گونه که در انتهای پاراگراف ذکر شده در کتاب شخصیت اسلامی جزء سوم می‌بینید، به این شکل است: "... پس طهارت به معنای وجوب نماز نه؛ بلکه شرط برای ادای آن است." و شما نیز همین پرسش را داشتید که طهارت شرط برای وجوب نماز نه؛ بلکه برای ادای آن است. آیا سخن شما همان چیزی نیست که در کتاب ذکر گردیده؟!

قسمی که قبلاً تذکر دادیم، در کتاب‌های اصول هنگامی که سیاق دلالت واضح داشته باشد، کلام را با عدم ذکر بخش معین از آن، خلاصه می‌نمایند و این مسأله هنگام یادآور شدن «مالایتم الواجب إلا به» نیز واضح می‌باشد.

مثلاً ابو حامد غزالی طوسی در کتاب «المستصفی» باب «ما لایتم الواجب إلا به...» می‌گوید: «هنگام وجوب نماز، ذکر وجوب طهارت نیز لازمی‌ست» و این به همان معنای است که ما در کتاب یادآور شدیم؛ چون: وجوب نماز همانند یک حکم شرعی موقوف به دلیل می‌باشد؛ نه به وجوب طهارت.

آمدی در کتاب «الإحکام فی أصول الأحکام» در این رابطه به گونه‌ی مفصل و واضح می‌گوید: «اگر شارع بگوید که من نماز را در حالت طهارت داشتن برای شما واجب گردانیده‌ام. از این سخن واضحاً فهمیده می‌شود که طهارت شرطی برای ادای نماز است؛ نه برای وجوب آن؛ اما سیاق در کلام «ما لایتم الواجب إلا به»، دلیلی برای یادآوری وجوب و یا اداء وجود ندارد؛ چون: سیاق کلام به وضوح در این مسأله دلالت می‌کند.

در کتاب «شرح مختصر الروضة» از سلیمان بن عبدالقوی طوفی صرصری در رابطه به این مسأله آمده است که: همانند بستگی داشتن نماز به طهارت. سخن سلیمان از سخن دو شخصی که قبلاً یادآوری شد، واضح تر است؛ چون: وی کلمه «وجود» را به جای «وجوب» ذکر نموده است؛ اما بنا به وضاحت سیاق می توان دریافت که هدف همه‌ی آنان ادای نماز می باشد. پس مراد از جمله «ما لا یتیم الواجب إلا به»، ادای نماز بوده است.

ابن بدران در کتاب «المدخل إلى مذهب الإمام أحمد» نسبت به دیگران مسأله «ما لا یتیم الواجب إلا به» را بیش تر وضاحت داده است: "بدان که این مسأله دارای دو ملحوظ است، اولین مورد آن مربوط به وجوب یک واجب می شود و این باعث اجماع نمی گردد، برابر است که سبب باشد یا شرط و یا نفی مانعی. مثالی در مورد سبب؛ مانند: نصابی که وجوب زکات بر آن استوار است..." هرگاه در این مثال دقیق شوید، هدف از کلمه «وجوب زکات» همان اداء زکات است.

هم چنان در مورد شرط مثال می آورد: "و شرط؛ مانند: اقامت در یک شهر بوده که باعث وجوب گرفتن روزه می گردد." این جا موضوع کاملاً واضح است که نگفته وجوب روزه؛ بلکه گفته «گرفتن روزه»

هم چنین گفته: "پس این قاعده یا شرط برای وقوع فعل است یا غیرشرط؛ مانند: وضوء و سایر شروط نماز..." که در این عبارت، مؤلف بیان داشته که وضوء شرط وقوع فعل؛ یعنی شرط اداء نماز است.

پس چیزی را که در کتاب «شخصیت اسلامی» در رابطه به قاعده «ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب» بحث کردیم، این جا واضح گردید. جهت وضاحت بیش تر دوباره به آن موضوع می پردازیم:

ترجمه: "موضوع (مالایتم الواجب إلا به) به دو گونه است: اول- این که واجب بودنش مشروط به آن چیز باشد. دوم- واجب بودنش مشروط به آن چیز نباشد. اما آن چیزی که وجوبش مشروط به آن باشد، به دور از اختلاف بوده که حصول شرط در آن واجب نمی باشد؛ بلکه واجب بودن آن را دلیل شرعی تعیین می کند؛ مانند: وجوب نماز که مشروط به وجود طهارت می باشد. پس طهارت از دید خطاب شارع در رابطه به نماز واجب نبوده؛ بلکه شرط برای ادای نماز است."

و اما چیزی را که در انتهای پرسش تان مطرح کرده و گفتید که در بعضی از کتاب های اصول خواندم که توانایی مالی را در حج و تکمیل نصاب را در زکات، مثال داده اند. این مسأله نسبتاً واضح است؛ اما از چیزی که ما تذکر دادیم زیاد متفاوت نمی باشد؛ چون: استطاعت مالی در ادای حج شرط می باشد؛ نه این که بیان گر وجوب و عدم وجوب حج در اسلام باشد. همان گونه که در کتاب «المدخل إلى مذهب الإمام أحمد» یادآور شدیم، قاعده مشهور همین است که تکمیل نصاب در پرداخت زکات باگذشت یک سال لازم می گردد. اگر شما مثال قاعده‌ی «ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب» در مبحث «الحول في النصاب» را مطالعه کرده باشید، دقیق نه؛ بلکه دقیق تر توضیح داده شده که تکمیل نصاب در وجوب زکات می باشد و گذشت یک سال شرط در نصاب است؛ چون: چیزی که واجب است زکات می باشد؛ نه تکمیل نصاب. قاعده «ما لا یتیم الواجب إلا به» به معنای پرداخت زکات در صورت تکمیل نصاب می باشد و شرط دیگری که در آن لازم می باشد، گذشت یک سال بالای نصاب است. چیزی که شما را با ابهام مواجه ساخته

است، ممکن است نحوه برداشت و مطالعه شما بدین گونه بوده باشد: "نصاب و شرط سپری شدن یک سال در زکات، هر دو شرط برای پرداخت زکات می باشد" و یا هم شبیه آن. امیدوارم مسأله برای تان واضح شده باشد.

دوم: در رابطه به تعریف حدیث مشهور، قبل از ارائه پاسخ چیزی را به گونه ای مقدمه برای تان تذکر می دهم.

قبلاً در رابطه به حدیث مشهور که در کتاب های ما ذکر شده است، مورد پرسش قرار گرفتیم که شامل بعضی از اختلافات می گردد و ما این پرسش ها را این گونه پاسخ داده ایم:

1. در جزء سوم کتاب «شخصیت اسلامی» چنین آمده است:

أ. در صفحه (80) همین کتاب در رابطه به حدیث مشهور چنین گفتیم: "اگر گروهی از پیروان تابعین این حدیث را از گروه تابعینی که آنان از یکی و یا بیش تر از اصحاب رضی الله عنهم روایت کرده باشند و تعدادشان به حد تواتر نرسیده باشد، حدیث مشهور می باشد..."

ب. در صفحه (83) همین کتاب گفتیم: "حدیث مشهور همان است که در تمام طبقات اش از سه تن روایت شده و به تواتر نرسیده باشد."

هم چنان این دو تعریف را در جلد اول کتاب «شخصیت اسلامی» یادآوری کرده ایم که هر دو تعریف درست اند.

تعریف نخست برای پیروان احناف می باشد که آنان تعداد راوی حدیث را در عصر اصحاب رضی الله عنهم شرط ندانسته؛ بلکه به یک تن و یا بیش تر بسنده می کنند؛ اما این گروه تعداد راوی را در عصر تابعین و پیروان آنان شرط می دانند.

تعریف دومی برای عام گروه ها و خصوصاً علمای اهل حدیث می باشد که آنان تعداد راوی را با اندکی اختلاف در این سه طبقه (صحابه، تابعین و پیروان آنان) شرط می دانند. عده ای از آنان تعداد راوی را در تمام طبقه ها بیش تر از دو و تعداد دیگر هم بیش تر از سه تن شرط گذاشته اند.

ما این دو تعریف را که هر دو صحیح اند، در کتاب های مان یادآوری نمودیم و هیچ دلیلی برای حذف یکی از این دو وجود ندارد؛ چون در صورت لزوم ما هر تعریف را به اهل خودش نسبت می دهیم.

2. حالا به آخر پرسش تان که بنا به تغییر شرح پیش آمده است، پاسخ ارائه می داریم. ملاحظه شما در جایش؛ ولی ما شرح را تغییر نمی دهیم؛ اما توجه شما را به موضوعی در حدیث مشهور جلب می دارم: هستند کسانی که حدیث مشهور را به عنوان آحاد توصیف ننموده می گویند که این حدیث افاده ی گمان نزدیک به یقین را می کند. بنابراین، تاکید ما در همه موارد، به خبر واحد بودن آن است؛ زیرا این موضوع یا گمان است و یا هم یقین و چیزی میان گمان و یقین که به این امر نزدیک و یا دور شود، وجود ندارد؛ بناء این سخن معنایی ندارد و بدون تردید، مشهور افاده گمان را می کند. حتی اگر در زمان تابعین و پیروان آنان به حد تواتر هم رسیده باشد، با وجود گمان بعضی، باز هم نمی توان آن را متواتر گفت؛ زیرا تواتر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت می گردد؛ نه از زمان تابعین و پیروان آنان. این مسأله در شرح کاملاً واضح و مبرهن می باشد.

با این وجود، خواهیم دید که در صورت عدم تاثیرگذاری در موضوع یاد شده، از نظر تغییر شرح یا عدم تغییر آن چه خواهد بود. برای اطلاعات بیشتر باید دانست، که مشکل در تعریف نامشخص حدیث مشهور، از مدلول کلمه مشهور سرچشمه می‌گیرد و شهرت حدیث بستگی به این دارد که چه کسی به این شهرت بپردازد، امکان دارد که وی در مورد شهرت حدیث به تعداد معینی اطمینان داشته باشد که متفاوت از شخص دیگر در شهرت حدیث است. این یک اصطلاح نزد مجتهدین و علمای اهل حدیث می‌باشد. همان طوری که در بالا یادآور شدیم، از نظر اطمینان به مدلول شهرت حدیث، اختلاف جزئی وجود دارد؛ اما در همه‌ی حالات؛ حتی اگر اطمینان بیش‌تری برای شهرت و افزایش تعدادی که قبلاً ذکر کردیم وجود داشته باشد، بحث عدد در احادیث آحاد باقی می‌ماند.

قابل یاددہانی است که بحث شهرت در حدیث، شهرت آن در زمان تابعین و پیروان آنان است. اگر این حدیث بعد از این دو دوره (زمان تابعین و پیروان آنان) در میان مردم به شهرت رسیده باشد، اعتباری نداشته و به آن حدیث مشهور گفته نمی‌شود.

این قول رسول صلی الله علیه وسلم از جمله احادیث مشهور است که آن را مسلم و بخاری روایت کرده‌اند:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (أخرجه البخاری و مسلم)

ترجمه: اعمال بر اساس نیت‌ها ارزیابی می‌شود.

3. در فرجام باید گفت که هردو پرسش شما معتبراند. در پرسش نخست گفتید: «فما قولکم جزاکم الله عنا خیرا» و در پرسش دوم بیان داشتید که: «وما أشکل لدي هنا أن بقية الشرح...»، از دقت تفکیر و تدبر شما در کتاب‌های مان خیلی خوش‌ام آمد! الله متعال شما را با ذهنی که اکرام نموده و سخاوت‌مندانه آفریده است، برکت دهد.

والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته!

برادران عطاء بن خلیل أبوالرشته

19 ذوالقعدة 1436 هـ.ق.

3 سپتمبر 2015 م.

مترجم: عمر موحد